

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

ملاحظه فرمودید این مطلب که مرحوم محقق حائری و محقق عراقی قائل شدند که در استصحاب ما چیزی به نام بقاء یا شک در بقاء لازم نداریم، باید صدق کند نقض یقین به شک، این مطلب را عرض کردیم مطلب تامی است و از عبارات کتاب منتقى الاصول هم استفاده می‌شود که ایشان هم همین را پذیرفتند و آنچه را که امام فرمودند در ردّ این معنا و این مطلب، ملاحظه فرمودید که قابل خدشه است. لذا اگر گفتیم در استصحاب فقط باید مسئله نقض یقین به شک صدق کند و دایره‌ی نقض اوسع از دایره‌ی بقاست این در باب زمان صدق می‌کند و در نتیجه استصحاب در خود زمان جریان دارد.

دیدگاه مرحوم امام در استصحاب زمان^[۱]

امام رضوان الله علیه در رساله استصحابشان بعد از اینکه این کلام مرحوم حائری را رد می‌کنند و می‌فرمایند ما از ادله استصحاب استفاده می‌کنیم که شک در بقا معتبر است حالا سؤال می‌کنیم شما که شک در بقا را معتبر می‌دانید در خود زمان بقا وجود ندارد، آیا استصحاب را در زمان جاری می‌دانید یا خیر؟ می‌فرمایند به نظر ما استصحاب در خود زمان جریان دارد و ادعای ایشان این است که در زمان هم بقا وجود دارد هم عقلاً و هم عرفاً.

اما عرفاً می‌فرمایند روشن است عرف می‌گوید این روز تا شب باقی است بقاء الی اللیل ، می‌گوید روز باقی است پس عرف برای زمان بقا را قائل است. می‌فرمایند بله خود عرف ساعات و آنات و لحظات را هم توجه دارد، از عرف بپرسیم که این ساعت غیر از ساعت قبل است می‌گوید بله، این دقیقه غیر از دقیقه قبل است می‌گوید بله.

اما با وجود این توجه برای زمان یک بقایی را هم عرف قائل است. مقصود ایشان از بقا آن بقایی که مرحوم آخوند در کفایه گفته‌اند و عده‌ی زیادی هم تبعیت کردند نیست، مرحوم آخوند فرمودند درست است اینها وجودات متعدده است اما عرف اینها را به منزله‌ی یک وجود مستمر می‌داند، از عبارتشان استفاده می‌شود که نمی‌خواهند آن نحوه وحدتی را که مثل مرحوم آخوند در بقای زمان از نظر عرف ادعا کردند همان را ادعا کنند! بلکه ادعایشان این است که ارتکاز عرف با آنچه که عقل در اینجا حاکم است مساعد است و اثبات می‌کنند که از نظر عقلی هم در زمان بقا وجود دارد و عمده این است که ببینیم بیان ایشان در این مورد چیست؟

پس ایشان می‌فرمایند ما از نظر عرفی بقاء را قائلیم این یک. ولو عرف کردم به این بیانی که من می‌گویم تصریح نکردند ولی وقتی در عباراتشان تأمل کنیم می‌خواهند بگویند آن وحدتی که مرحوم آخوند در کفایه ادعا کردند که بگوئیم ولو عقلاً باقی نیست اما عرفاً مسامحتاً به منزلة الوجود الواحد است او را نمی‌خواهند ادعا کنند بلکه می‌خواهند بفرمایند اینجا خود عرف هم باقی می‌داند به همان نحوی که عقل باقی می‌داند. حالا عقل چطور باقی می‌داند؟ عمده این قسمت کلام ایشان است و این را خوب دقت کنید ببینیم چه می‌فرمایند؟

می‌فرمایند ما وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم آنچه که عقلاً موجود است در عالم خارج، حرکت قطعیّه است اما حرکت توسطیه می‌فرمایند در عالم خارج اصلاً وجودی ندارد. آنچه در خارج موجود است حرکت قطعیّه است، حرکت قطعیّه این است که یک آن موجود می‌شود، منعدم می‌شود سپس آن بعد موجود و منعدم می‌شود، آنات مختلفه.

می‌فرمایند زمان همین حرکت قطعیّه است. قبلاً ما تعبیر کردیم که حرکت قطعیّه معروض برای زمان است اما از عبارت ایشان استفاده می‌شود که حرکت قطعیّه عین زمان است نه معروض زمان. زمان یعنی همین حرکت قطعیّه، یوجد ینعدم ثمّ یوجد فینعدم آن ثالث فینعدم این می‌شود حرکت قطعیّه و این می‌شود زمان.

می‌فرمایند این حرکت قطعیّه (این زمان) یک وجود مستمر متدرّج است یعنی هم تدرّج دارد و هم استمرار دارد، حقیقت این حرکت قطعیّه تصرّم و انقضاست. هویت این حرکت قطعیّه تصرّم و انقضاست آن وقت می‌فرمایند ما اینجا بقا را باید به لحاظ همین تصرّم در نظر بگیریم.

یک وقتی هست که می‌آئیم از اول می‌گوئیم بقا یعنی چه؟ می‌گوئیم یعنی آن وجودی که در آن دوم است عین وجود آن اول باشد، زید امروز همان زید دیروز و پارسال است این یک نوع بقاء است اما می‌فرمایند بقاء در زمان بقاء تصرّمی است یعنی اگر یوجد ینعدم ثمّ یوجد و ینعدم، ثمّ ثالثاً یوجد و ینعدم، این می‌شود بقاء زمان. در جایی که لم یوجد اصلاً از بقاء افتاده و از کار می‌افتد.

باز این هم تصریح من است و از عبارت ایشان نیست؛ بقاء را می‌فرماید شما اشتباه معنا می‌کنید، بقا این نیست که وجود در آن دوم استمرار وجود اول باشد تا بگوئیم آن وجود باقی است، وجود در آن سوم استمرار وجود اول و دوم باشد، نه! این معنای بقا نیست، شما بقا را اینطوری معنا می‌کنید و بعد می‌گوئید در زمان اینطور نیست.

پس در زمان بقا وجود ندارد و نمی‌شود در آن استصحاب کرد، بقاء کل شیء بحسبه، بقاء در مثل زید و عمرو به همین است که این وجود امروز مثل وجود دیروز یک سال پیش است، اما بقاء در زمان به تصرّم است یعنی هر چه، اگر این تصرّم استمرار پیدا کند و اگر تقضی استمرار پیدا کند، اگر یوجد ینعدم یوجد ینعدم یوجد ینعدم هذا هو البقاء، اما اگر به آن مرزی رسید که لا یوجد اصلاً، آنجا باقی نیست و از بین رفته. به بیان ایشان زمان همیشه باقی است تا وقتی برسد که فرض کنید آنچه مبدأ برای زمان است مثل خورشید و ... از بین برود، حرکت زمین و خورشید از بین برود.

می‌فرماید فالحرکه و الزمان که عرض کردیم به نظر ایشان این است که زمان عین حرکت قطعیّه است، یكون نحو وجودهما اللائق بهما هو الوجود المتصرّم المتجدد اصلاً هویت زمان، آن شاکله زمان وجود متصرّم متجدد است، لا الوجود الثابت اصلاً وجود ثابت در زمان معنا ندارد بعد می‌فرماید فالنافی لوجود الحركة القطعية و الزمان إن نفی عنهما الوجود الثابت، کسی که می‌گوید حرکت و زمان وجود ثابت ندارد، می‌فرماید این آمده چیزی را نفی کرده که اصلاً ربطی به اینها ندارد مثل این است که ما بگوئیم این دیوار نفس نمی‌کشد، نفس کشیدن اصلاً ربطی به دیوار ندارد.

اگر بگوئیم زمان وجود ثابت ندارد این اصلاً ربطی به زمان ندارد که بگوئیم نفی از آن کنیم. اگر بگوئیم زمان وجود متصرّم ندارد فقد التزم بما هو خلاف الضرورة این آمده آنچه که ضروری زمان است از آن نفی کرده، فالحرکه أمرٌ ممتدّ مستمرٌّ باقی بالامتداد التصرّمی و البقاء التجددی و الاستمرار التّغیّری، این سه عنوان را به ذهن شریفتان بسپارید، امتداد تصرّمی یعنی تصرّم دائماً امتداد پیدا می‌کند، بقاء تجددی یعنی نحوه‌ی بقاءش با تجددش هست، اینکه دائماً متجدداً وجود پیدا می‌کند این معنای بقاءش هست، مثل اینکه فرض کنید یک موجودی در آفتاب رنگ‌های مختلف پیدا می‌کند، فرض کنید صبح یک رنگ پیدا می‌کند، ظهر یک رنگ و عصر یک رنگ و شب یک رنگ پیدا می‌کند.

شما وقتی می‌خواهید بگوئید این حیوانات به هویت شان باقی است، اگر هر روز این رنگهای مختلف را پیدا کنند می‌گویید هنوز باقی‌اند اما اگر جایی رسید که این تصرّم و تجدد و تغیر در رنگ متوقف شد می‌گوئید دیگر باقی نیست، زمان هم همینطور است.

اشکالات وجود حرکت توسطیه در خارج از منظر مرحوم امام

بعد دو مرتبه اشاره می‌کنند اگر کسی بگوید حرکت توسطیه در عالم خارج موجود است دو اشکال دارد؛ یک اشکال این است که لازمه‌اش انکار حرکت است، دوم اینکه لازمه‌اش این است که قائل به جزء لا يتجزّی بشود و جزء لا يتجزّی محال است. اینجا فقط در عبارت استصحاب به نظرم می‌رسد یک اشتباهی شده (حالا در تایپ و چاپ) ایشان می‌فرماید و ليس لأحدٍ يقول ما هو الموجود هو الحركة التوسطية لا القطعية، می‌فرماید اگر کسی بگوید آنکه در عالم خارج موجود است حرکت توسطیه است نه قطعیّه لأنّ الحركة التوسطية لو كانت موجودةً، می‌فرماید ما در جواب این آدم که می‌گوید حرکت توسطیه در عالم خارج موجود است می‌گوئیم لأنّ الحركة التوسطية لو كانت موجودةً، بعد در خط تیره دارد بمعنى انقطاع كل حدٍّ و آن عن سابقه و لاحقه و وجود الحدّ الآخر و الآن الآخر بعده منقطعاً عن الحد و الآن الآخر این تعریف حرکت قطعیّه است، این بمعنی را اینجا اشتباه کردند آوردند و ليس لأحدٍ يقول ما هو الموجود هو الحركة التوسطية لا القطعية، بمعنی را باید اینجا بیاورند، آن بمعنی انقطاع كل حدٍّ دنبال‌های این قطعیّه باید بیاید بعد لأنّ الحركة التوسطية لو كانت موجودةً فلازمه إنكار الحركة أولاً، عبارت باید اینطوری باشد و الا به آن نحوی که در این چاپها آمده صحیح نیست.

بعد می‌فرمایند حرکت توسطیه اگر موجود باشد دو اشکال دارد؛ یکی انکار الحركة است چون حرکت از همین تصرّم و تجدد می‌آید و در حرکت توسطیه ما تصرّم و تجدد نداریم اصلاً. دوم این است که جزء لا يتجزّی ممکن باشد در حالی که ممکن نیست، حالا کاری به این بحث‌های فلسفی‌اش نداریم.

بالآخره ایشان تصریح می‌کنند که حرکت توسطیه لا وجود لها، آنچه موجود است حرکت قطعیّه است و آنچه هست زمان است ولو در عبارتشان ظاهرش این است که اینها دو تا هستند حرکت قطعیّه و زمان، ولی وقتی دقت کنیم باید بگوئیم حرکت قطعیّه عین زمان است و نحوه‌ی وجودشان می‌فرماید یكون بالامتداد التصرّمی و الاستمرار التجددی. آن مطلبی که اول بحث عرض کردم ایشان می‌فرمایند پس عقلاً در زمان بقا وجود دارد اما بقای در زمان به چیست؟ به تصرّم است، به تقضّی است، هر جا تصرّم و تقضّی منتفی شد بقا وجود ندارد.

بعد می‌فرمایند ما که می‌گوئیم عرف هم می‌گوید روز تا شب باقی است، عرف به حدود، ساعات، آنات، دقائق و ثانیه‌ها توجه دارد اما باز می‌فرمایند لعلّ ارتکاز عرف با همین بیان عقلی که ما بیان کردیم که بگوئیم بقا به تصرّم است عرف هم در زمان بقاءش را به تصرّم می‌داند نه اینکه بگوئیم عرف مسامحه می‌کند، عرف این را در حکم شیء مستمر می‌داند ولو آن قبلی از بین رفته و بعدی آمده، بعدی از بین می‌رود، اما مسامحتاً می‌گوید شیء واحد است کما اینکه آخوند می‌فرماید نیائیم این حرف را بزنیم بلکه می‌گوئیم ارتکاز عرف هم مساعد با همین بیان عقلی است، این خلاصه‌ی فرمایش امام.

بعد می‌فرمایند روی بیانی که ما کردیم استصحاب در زمان، مما لا اشکال فیه اصلاً، از این جهتی که از جهت مسئله‌ی شک در بقا اشکالی در آن وجود ندارد.

تاملات حضرت استاد در فرمایش مرحوم امام

نسبت به فرمایش امام دو تا مطلب به ذهن می‌رسد که روی آن تأمل بفرمائید؛ مطلب اول این است که این بقاء تصرمی (به قول امروزی‌ها) خودش یک پارادوکس می‌ماند، این جمع بین متضادین است مثل اینکه بگوئیم وجود عدمی یا عدم وجودی، شما جمع بین وجود و عدم را در یک جا نمی‌توانید کنید، می‌گوئیم زمان حقیقتش آنات مختلفه است هر آنی منعدم می‌شود و آن بعدی می‌آید، این آن بعدی هم غیر از آن سابق است و هم غیر از آن لاحق است، شما می‌گوئید تصرّم باقی می‌ماند، تصرّم که معنایش عدم البقاست، تصرّم بقا دارد یعنی چه؟ بقاء تصرّمی جمع بین متضادین است، جمع بین بقاء و عدم بقاست، این اولاً.

و ثانیاً ما آنچه دنبال استصحابش هستیم بگوئیم این آنی که الآن شک داریم از نهار هست یا نه؟ استصحاب کنیم بقاء نهار را، نسبت به تصرّم این آن که ما یقین داریم، نسبت به تصرّمش شک نداریم هر آنی یوجد يتصرّم ینقضی آن بعد می‌آید، ما نسبت به تصرّم شک نداریم. شما اگر بخواهید بقاء را بقاء تصرّمی بگیرید بقاء تصرمی برای ما اصلاً مشکوک نیست اصلاً در بقاء تصرّمی مسئله‌ی نهار و لیل فرقی نمی‌کند، هر آنی، ما از نظر زمان بین لیل و نهار فرق نمی‌کند، زمان همینطور استمرار پیدا می‌کند یوجد و ینعدم، این قسمتش را گذاشتیم نهار و قسمت بعد را لیل، ما می‌خواهیم بگوئیم این آن بعدی که یقیناً هم تصرّم پیدا می‌کند در تصرّمش ما شکی نداریم آیا این عنوان نهار را دارد یا خیر؟ می‌گوئیم آن قبلی یقیناً نهار بود حالا می‌خواهیم بگوئیم این آن هم نهار هست یا نه؟ در این اشکال دوم می‌گوئیم اولاً تصرّم برای ما یقینی است مشکوک نیست تا بخواهیم استصحاب کنیم، بگوئیم قبلاً زمان یک وجود تصرّمی داشته و الآن هم تصرّم دارد، تصرّمش که برای ما یقینی است.

پس الآن دنبال این هستیم که بگوئیم همانطوری که آن قبلی عنوان نهار را داشت با اینکه یقین داریم آن آن الآن تغییر پیدا کرده این آن هم عنوان نهار را دارد یا ندارد؟ تصرّم اینجا به چه درد ما می‌خورد؟ بقاء تصرمی به چه درد می‌خورد؟ اگر این آن همان وجود سابق باشد کما اینکه آخوند فرمود عرف مسامحی همین را می‌گوید، عرف می‌گوید عقلاً درست است اینها آنات و وجودات متعدده است اما هر آنی همان آن قبلی است، هر وجودی همان وجود قبلی است.

می‌گوئیم پس الآن بگوئیم همانطوری که آن قبلی روز بوده الآن هم روز است اما طبق بیان شریف شما باید بگوئیم همانطوری که در آن قبلی تصرّم بوده الآن هم تصرّم است، اولاً هذا لیس بمشکوک تصرّم که برای ما یقینی است و ثانیاً لا ینفع، ما بخواهیم بگوئیم تصرّم دارد، تصرّم به چه درد ما می‌خورد؟ بگوئیم قبلاً تصرّم بوده و الآن هم تصرّم هست، تصرّم برای ما فایده ندارد. آنچه برای ما فایده ندارد این است که بگوئیم الآن این آن بعدی عنوان نهار را دارد.

برای استصحاب بقاء نهار باید بگوئیم آن عنوان قبلی نهار بوده و الآن هم نهار است، در آن آن قبلی که نهار بوده امساک واجب است و الآن هم امساک واجب است، ولی طبق بیان دقیق و شریف ایشان می‌گوئیم حقیقت زمان بقاء تصرمی است که قبلاً بوده یوجد يتصرّم یوجد يتصرّم الآن هم می‌خواهید تصرّم را استصحاب کنید، به چه درد می‌خورد؟ نه برای ما مشکوک است و نه برای ما نافع است.

پس این خدشه‌ای که بر فرمایش ایشان وارد می‌شود. در استصحاب زمان همانطوری که خود امام در ادامه بحث بیان می‌کنند دو اشکال مهم وجود دارد که باز یک اشکالش مقداری ضعیف‌تر است اما اشکال اصلی‌اش که پنج شش جواب آقایان دادند را ان شاء الله فردا دنبال می‌کنیم.

[1] الاستصحاب ؛ النص ؛ ص114

وَأَمَّا مع اعتباره يكون الاستصحاب جاريًا في الزمان والحركة؛ فلبقاء هويتهما الشخصية، وجودهما الخارجي البسيط: أَمَّا عند العقل فلما هو المُقَرَّر في محلّه من وجود الحركة القطعية؛ أي الوجود المُستمر المُتدرّج، وإن كان نحو وجودها مُتصرِّمًا مُتقضيًا، فما دام المُتحرِّك مُتحرِّكًا تكون الحركة مُتحقِّقة باقية بعين شخصيته المُتدرّجة، ولكلّ موجود نحو وجود خاصّ به، يكون عدمه بعدم هذا الوجود، لا الوجود الغير اللائق به فالحركة والزمان يكون نحو وجودهما اللائق بهما هو الوجود المُتصرِّم المُتجدّد، لا الوجود الثابت، فالنافي لوجود الحركة القطعية والزمان إن نفي عنهما الوجود الثابت فقد نفي عنهما ما لا يكون وجوداً لهما، وإن نفي الوجود المُتصرِّم المُتجدّد عنهما فقد التزم بما هو خلاف الضرورة، فالحركة أمر مُمتدّ مُستمرّ باق بالامتداد التصرّمي والبقاء التجدّدي والاستمرار التغيّري.

و ليس لأحد أن يقول: ما هو الموجود هو الحركة التوسّطية لا القطعية؛ لأن الحركة التوسّطية لو كانت موجودة- بمعنى انقطاع كلّ حدّ و آن عن سابقه و لاحقه، و وجود الحدّ الآخر و الآن الآخر بعده مُنقطعاً عن الحدّ و الآن الآخر- فلازمه إنكار الحركة أولاً؛ فإنّ تبادل الآنات لا يوجب وجود الحركة، و الجزء الذي لا يتجزّأ و تتالي الآنات ثانياً؛ و لهذا تكون الحركة بمعنى التوسط و الآن السّيال ممّا لا وجود لهما، بل ما هو الموجود هو الحركة القطعية و الزمان، لكن نحو وجودهما يكون بالامتداد التصرّمي و الاستمرار التجدّدي. و أَمَّا عند العرف: فلأنّهم يرون أنّ اليوم إذا وجد يكون باقياً إلى اللّيل، و اللّيل باقياً إلى اليوم، و لا ينافي ذلك اعتبار الساعات و الحدود لهما، فلعلّ ارتكاز العرف يساعد العقل في البقاء التصرّمي و الاستمرار التجدّدي. و كيف كان: لا إشكال في صدق البقاء عُرْفاً على استمرار النهار و اللّيل و كذا الحركات